

بررسی موانع تحقق دموکراسی جهان‌وطنی بر اساس نهادگرایی جدید

الهام صباغ*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات اصفهان

چکیده

با گسترش روزافزون ارتباطات در پرتوی فرآیند جهانی شدن، دولت و دموکراسی همانند سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، در معرض تحول و تطور بوده است. در همین راستا ایده‌ی دموکراسی جهان‌وطنی توسط دیوید هلد طرح شده است. یکی از دغدغه‌های اصلی دیوید هلد، دموکراسی در جهان در حال جهانی شدن است؛ جهانی شدن هم تهدید و هم فرصتی برای دموکراسی است. به نظر وی، در جهانی که در حال جهانی شدن است، ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد ملت-دولت ممکن نیست و گسترش دموکراسی در حوزه‌ی بین‌الملل ضروری است. بر این اساس به نظر می‌رسد نظریه ایده‌ی دموکراسی جهان‌وطنی، به‌عنوان یک یوتوپیا مورد اغفال قرار گرفته و نگارنده بر این باور است تا کنون امکان تحقق و موانع آن مورد بحث و بررسی جدی قرار نگرفته است. از این‌رو نوشتار پیش‌رو می‌کوشد تا به کنکاش در مورد عمده چالش‌های پیش‌روی دموکراسی جهانی‌وطنی بپردازد. به نظر می‌رسد که عمده چالش‌های دموکراسی جهان‌وطنی را می‌توان در دو سطح «ساختار کنونی سازمان ملل» و «قواعد حاکم بر مناسبات و استقلال‌ی قدرتی در عرصه بین‌المللی» مطرح نمود. ضمناً هسته‌ی اصلی عمده چالش‌های دموکراسی جهان‌وطنی «گسترش مسائل سیاسی فرامرزی» بر اثر گسترش ارتباطات و اطلاعات باشد؛ که موجب از بین رفتن وجود تمایز قطعی میان امور داخلی و خارجی می‌شود؛ بررسی موشکافانه‌ی این موانع از دقایق اصلی این نوشتار می‌باشد.

کلید واژه‌ها

دموکراسی، جهانی‌شدن، نهادگرایی، دموکراسی جهانی شهری.

بدون تردید حکومت بین‌المللی در سطوح منطقه‌ای و جهانی گسترش پیدا کرده و درباره نوع نظام جهانی در حال شکل‌گیری و این‌که نظام مذکور در خدمت منافع چه کسانی است، پرسش‌های هنجاری مهمی مطرح می‌شود. ولی آن‌چه اهمیت دارد این است که این تحولات، لزوم بروز شیوه‌های جدید تفکر درباره تغییر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را مطرح می‌کند. در همین راستا ایده‌ی دموکراسی جهان‌وطنی قابل طرح است. بر اساس این ایده وظیفه مهم شهروندان جهان‌وطن میانجی‌گری مابین سطوح محلی، فروملی، ملی و فراملی است. حضور ارزش‌های عام دموکراتیک در درون اجتماعات سیاسی، مستلزم حضور ارزش‌های دموکراتیک در سپهر بین‌الملل و در چهره شهروندان جهان‌وطن است. آن‌چه این نوشتار در پی آن است پی بردن به چالش‌های تحقق این ایده‌ی صلح‌گرا است. در این پژوهش از مولفه‌های رهیافت نهادگرایی جدید مدد جستیم؛ لذا با توجه به آن‌که در نهادگرایی جدید بر «تبدیل تمرکز بر سازمان به تمرکز بر قواعد»، «تبدیل نهاد رسمی به نهاد رسمی و غیررسمی»، «تبدیل مفهوم ایستایی نهاد به مفهوم پویایی یک نهاد»، «تبدیل ارزش‌های پنهان نهاد به ارزش‌های انتقادی در نهاد» و «تبدیل استقلال یک نهاد به ارتباط متقابل نهادها» تمرکز ویژه‌ای می‌شود. در این پژوهش به مطالعه سیاست‌گذاری نهادهای رسمی و غیررسمی در دموکراسی جهان‌وطنی توجه ویژه‌ای شده و چالش‌های دموکراسی جهان‌وطنی را تفصیل تشریح شده است.

در حقیقت نگارنده کوشیده است در پژوهش، چالش‌های «دموکراسی جهان‌وطنی» را به‌طور مبسوط مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که چگونه ساختار کنونی سازمان ملل و قواعد حاکم بر مناسبات و استقالیایی قدرت در عرصه بین‌المللی از به‌عنوان عمده‌ترین چالش‌های دموکراسی جهان‌وطنی، به ایفای نقش می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

در خصوص موانع تحقق دموکراسی جهان‌وطنی نوشته‌ی مستقلی وجود ندارد، اما در میان آثار مطرح شده در این خصوص باید به نوشته‌های شاخص دیوید هلد، به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز دموکراسی جهان‌وطنی اشاره کرد. یکی از دغدغه‌های اصلی دیوید هلد، دموکراسی در جهان در حال جهانی شدن است؛ جهانی شدن هم تهدید و هم فرصتی برای دموکراسی است. او در دموکراسی فی‌نفسه به‌عنوان یک کالای عمومی مزیت می‌بیند. اما در جهانی که در حال جهانی شدن است، ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد ملت - دولت ممکن نیست و گسترش دموکراسی در حوزه بین‌الملل ضروری است. مهم‌ترین اثر شاخص در مورد دموکراسی جهان‌وطنی کتاب «جهانی‌شدن و مخالفان آن» است که توسط دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو نوشته شده است. در این کتاب بحث جهانی‌شدن از دیدگاه جهان‌گراها و ضد جهان‌گراها بررسی شده و در نهایت با تبیین و بازسازی نظام جهانی، بافت جدیدی برای جامعه سیاسی در نظر گرفته می‌شود که نهایتاً به‌سوی دموکراسی اجتماعی جهان‌وطنی سوق می‌یابد.

دیگر اثر شاخص کتاب «مدل‌های دموکراسی» نوشته دیوید هلد است که به تبیین و تعریف و تشریح انواع مدل‌های دموکراسی از جمله دموکراسی جهان شهری می‌پردازد. کتاب «نظریه‌پردازان بزرگ جهانی‌شدن» نوشته‌ی اندرو جونز مشتمل بر نظریه‌های جهانی‌شدن است که نویسنده از دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان صاحب‌نظر در این حوزه صحبت به‌میان می‌آورد و در فصل پنجم این کتاب به دیدگاه آقای دیوید هلد پرداخته شده است و از آنان به اسم تحول‌گرایان بازنگری شده یاد می‌کند. اگر چه نمی‌توان نقد این نویسنده و غیر عملی بودن تحقق دموکراسی جهان‌وطنی را از نظر دور داشت.

چارچوب نظری: رهیافت نهادگرایی جدید

آنچه رهیافت نهادگرایی بر آن مبتنی است، این فرض اساسی می‌باشد که سرنوشت دموکراسی وابسته به نهادها است. نهادهای سیاسی نیز افراد را ملزم می‌کنند تا در چارچوبی که آنان مشخص کرده‌اند حرکت نمایند. رهیافت نهادی قصد دارد محدودیت‌هایی را تبیین کند تا بر کارایی دموکراسی افزوده شود و لیبرال دموکراسی گسترش یابد. در نهادگرایی سنتی فعالیت‌ها با هدف و انگیزه شخصی همراه بوده، اما در نهادگرایی جدید علاوه بر سازمان‌های رسمی به سازمان‌های غیررسمی نیز توجه شده است. در فردگرایی روش‌شناسانه، افراد مورد توجه بسیاری قرار می‌گیرند و تصمیم‌سازی توسط افراد صورت می‌گیرد. در این‌جا، دیگر احزاب، قانون‌گذاران و گروه‌های ذی‌نفع از نقش کلیدی برخوردار نیستند. درون‌سیاست‌هایی که در یک کشور شکل می‌گیرند آرا رأی‌دهندگان و فعالیت و کنش‌هایی که شکل رسمی کمتری دارند، سیاست‌های مبتنی بر برون‌داد را شکل می‌دهند و انقلاب رفتاری سعی دارد ثابت کند نهادهای رسمی نقش چندانی در تعیین سیاست حکومت‌ها ندارند. در واقع رهیافت عقلانی آن‌قدر به عقلانیت افراد اطمینان دارد که نهادها را در جهت‌دهی به تمایلات افراد بی‌تأثیر می‌داند. حال نهادگرایی جدید نهادهای رسمی و غیررسمی را در تأثیرگذاری‌ها مؤثر تلقی می‌کند و چه بسا امکان دارد تأثیر هنجارهای غیررسمی بیشتر از قواعد رسمی باشد. در عصر حاضر حکومت انتخابی به‌عنوان نوع آرمانی کامل‌ترین حکومت شناخته شده است. این نوع حکومت برای جامعه‌ای که از نظر رشد و توسعه از درجه بالایی برخوردار نباشد، مناسب نیست؛ البته نمی‌توان آن را یک مصداق همیشگی به‌شمار آورد؛ ولیکن ارتباط تنگاتنگی که بین آنها وجود دارد باعث می‌شود در صورت عدم حضور یکی از آنها، فقدان تناسب به‌وضوح مشاهده شود. مارش و السون معتقدند نهادهای سنتی نسبت به گذشته اهمیت کمتری دارند. آنها علوم سیاسی را در دوران معاصر به چالش می‌کشند؛ زیرا معتقدند در علوم سیاسی، اجتماع به‌عنوان محور قرار گرفته که در این صورت از اهمیت دولت کاسته می‌شود. آنان معتقدند که سیاست مساوی با کنش‌های افراد است یعنی این اعمال افراد است که سیاست را می‌سازد. به‌علاوه معتقدند در علوم سیاسی فعالیت‌های افراد با انگیزه و هدف نفع شخصی صورت می‌گیرد؛ اما نهادگرایی جدید نقش بیشتری برای نهادهای سیاسی قائل است. برخی معتقدند در نهادگرایی جدید مسئله جدیدی وجود ندارد و السون معتقد است که این نوع از نهادگرایی به‌صورت نسبی تازه و نو می‌باشد. نهادگرایی لوازم و امکانات رسیدن به دموکراسی را مهیا می‌کند و خواهان تداوم دموکراسی نیز هست. نهادها باعث تأثیرگذاری بر روی اهداف سیاسی می‌شوند و خط‌مشی سیاسی حکومت‌ها را مشخص می‌کنند.

از آنجا که «نهادگرایان» خود را حامی هنجارها می‌دانند؛ هسته مرکزی تبیین مسئله ایشان از وضعیت روابط بین‌الملل داری پنج اصل یا پیش‌فرض می‌باشد. این پیش‌فرض‌ها عبارتند از «نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار کشورها و داده‌های سیاست بین‌الملل است» (Joanne goaw, 1986: 24)؛ «نظام بین‌الملل بی‌نظم است» (Kenneth, 1986: 2)؛ «کشورها موجوداتی عاقل هستند»؛ «کشورها مهم‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل می‌باشند»؛ «نهادهای بین‌المللی دارای هویتی مستقل هستند» (Taylor, 1976: 93).

نهادگرایی به‌عنوان ستون علوم سیاسی، از دیرباز از نهادها برای شناسایی حکومت‌ها استفاده کرده است. هم‌چنین بیان شده که رهیافت نهادی، به مجموعه‌ای از قواعد، هنجارها، رویه‌ها و روندها گفته می‌شود که رفتارها باید در چارچوب قوانینی که آنها مشخص کرده‌اند قرار گیرند. نهادگرایی جدید، نهاد را «هرگونه رفتار پذیرفته شده یا عرف متداول جامعه و یا نوع تفکر مقبول»، «عادات تثبیت شده فکری بین عموم انسان‌های مشترک» و «فراهم آورنده بستری مناسب برای

تعامل افراد» معرفی می‌نماید و در این راستا به نهادهای سیاسی توجهی خاص دارد. به‌گونه‌ای که خواهان تداوم و گسترش دموکراسی می‌باشد؛ تا به آنجا که سرنوشت دموکراسی را وابسته به نهادهای آن می‌داند. در جهت پاسخ به سوال اصلی این نوشتار، نگارنده درصدد است تا عمده چالش‌های اصلی دموکراسی جهانی‌وطنی را از منظر مولفه‌های رهیافت نهادگرایی جدید مورد واکاوی قرار دهد. به این ترتیب در راستای بررسی چالش‌های دموکراسی جهانی‌وطنی از منظر رهیافت نهادگرایی جدید، لازم است تا «سطح تحلیل»، «مولفه‌های مطالعاتی» و «رویکردهای نهادگرایی جدید» در این بررسی مورد استفاده قرار دهیم. آن‌چنان که در بررسی چالش‌های دموکراسی جهانی‌وطنی مولفه‌های مطالعاتی‌ای چون «دوام نهاد»، «موجودیت اجتماعی» و «مشارکت افراد» مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین نیاز است تا در خصوص این چالش‌ها به «نهادهای غیررسمی» (هم‌چون سازمان‌های مردم‌نهاد) در کنار «نهادهای رسمی» (هم‌چون دولت‌های ملی) توجه نماییم. قبل از کاربست این چارچوب نظری، بایسته است تا مدل دموکراسی جهانی‌وطنی را به اجمال مورد مذاقه قرار داده و سپس به موانع تحقق آن اشاره نماییم.

مدل جهان‌وطنی

پدیده‌ی جهان‌وطنی به‌معنی آن است که تمام شهروندان کره زمین به‌عنوان شهروند جهانی و به‌صورت واحد در نظر گرفته شوند. در این صورت مرزها، فرهنگ، قومیت، نژاد، جنسیت و... دیگر ملاک طبقه‌بندی انسان‌ها در میان نخواهد بود و همه انسان‌ها برای حل مشکلات جهان اعم از محیط زیست، نژادهای بشری، تبعیض جنسی و از این قبیل به‌عنوان یک خانواده بسیار بزرگ در نظر گرفته می‌شوند و قصد دارند این وابستگی را به‌شکل ارگانیکی در نظر گیرند تا حساسیت نسبت به مسائلی که ممکن است برای عده‌ای مهم نباشد، بیشتر گردد. لذا شرایطی که بر اساس آن «سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های فراملی، بازارهای جهانی و مواردی از این قبیل در برابر مردم جهان پاسخگو هستند» (بیلیس؛ اسمیت، 1383: 1884) در قامت مدل دموکراسی جهانی‌وطنی تعریف گردیده است.

دیوید هلد یکی از حامیان این مدل، به مرزهای سرزمینی اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد، درست است که فرد یا افرادی که درون مرز مشخصی هستند حق مداخله یا عدم مداخله در تصمیم‌گیری‌ها را در امور درون مرزی خویش دارند؛ اما تبعات تصمیمات این افراد، مرزهای ملی را در می‌نوردد و تأثیرات در حصار مرزها باقی نمی‌ماند و این امر از کنترل ما خارج است. مسئله دیگر تصمیماتی است که نمایندگان کشورها اتخاذ می‌کنند. این تصمیمات بدون در نظر گرفتن رضایت کشورها یا مخالفت‌شان بر آنها تأثیرات عمیقی خواهند گذارد. در زمینه تنظیم نظم جهانی، نهادها و نیروهایی این وظیفه را برعهده دارند که مردم دسترسی آسانی بر کنترل یا ابراز مخالفت با این قبیل تصمیمات را ندارند (بیلیس؛ اسمیت، 1383: 1395 - 1396). اما در کل آن‌چنان که این مدل را محقق می‌سازد شرایطی چون «ایجاد پارلمان محلی»، «افزایش اختیارات سازمان‌های منطقه‌ای موجود مانند اتحادیه اروپا» و... است (بیلیس؛ اسمیت، 1383: 1452).

چالش‌های دموکراسی جهانی‌وطنی

به‌نظر می‌رسد که هسته‌ی اصلی عمده چالش‌های دموکراسی جهانی‌وطنی «گسترش مسائل سیاسی فرامرزی» بر اثر گسترش ارتباطات و اطلاعات باشد؛ که موجب از بین رفتن وجود تمایز قطعی میان امور داخلی و خارجی می‌شود. تقریباً در همه‌ی زمینه‌های اصلی سیاست حکومت، شرکت جوامع سیاسی ملی در فرآیندهای منطقه‌ای و جهانی آنها را درگیر مسائل عمیق مربوط به هماهنگی و کنترل فرامرزی می‌کند. البته در چنین شرایطی به‌نظر می‌رسد که عقیده‌ی دولت ملی به‌عنوان واحد خودگردان، بیشتر به مقوله‌ی ادعاهای هنجاری مربوط شود تا به ادعاهای توصیفی.

از دیدگاه تحول‌گرا سرنوشت جوامع سیاسی و مردم را دیگر نمی‌توان به‌سادگی و منحصرأ بر اساس شرایط ملی یا قلمروی سرزمینی آنها درک کرد. در دنیایی که افزایش دمای زمین سرنوشت درازمدت بسیاری از جزایر اقیانوس آرام را به فعالیت ده‌ها میلیون رانده‌ی وسایل نقلیه خصوصی در سراسر جهان گره می‌زند، مفهوم قلمروی مرسوم در جامعه‌ی سیاسی به‌شدت ناکافی به‌نظر می‌رسد. بنابراین تردیدهایی هم درباره‌ی سرنوشت اندیشه‌ی جامعه سیاسی و هم در خصوص سطح مناسب (محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی) راهبردی کارآمد امور انسانی مطرح می‌شود. به این ترتیب چالش‌های پیش‌روی دموکراسی جهان‌وطنی شامل دو سطح، اول «چالش ساختار کنونی سازمان ملل» و دوم «چالش قواعد حاکم بر مناسبات و ستفالیایی قدرت در عرصه بین‌المللی» است که در ادامه به این دو سطح چالش می‌پردازیم.

اول: چالش‌های ساختار کنونی سازمان ملل

یکی از واقعیت‌های اساسی زندگی سیاسی بین‌المللی، افزایش جمعیت‌ها و انجمن‌های جهانی است که از نشست‌های سازمان‌های غیردولتی کوچک و جنبش‌های اجتماعی جهانی تا جلسات مؤسسات و نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد را در بر می‌گیرد. مباحث مطرح شده توسط این جمعیت‌ها، حتی در صورت عدم نیل به توافق، وجود یک نظام سیاسی جهانی را تأیید می‌کند. لذا امروزه دیگر قانون‌گذاری و نظارت در سیاست‌های دنیای معاصر تنها از طریق دولت‌های ملی انجام نمی‌گیرد، بلکه مؤسسات منطقه‌ای و فراج جهانی نیز در آن دخیل‌اند.

حال هرچه نقش دولت ملی به‌عنوان عرصه‌ای برای مشارکت سیاسی دموکراتیک بیشتر زیر سؤال رود، ممکن است تقاضای مشارکت دموکراتیک در سطح جهانی قوی‌تر شود. هم‌چنین امروزه سازوکارهای حکومت محلی، منطقه‌ای و فراج جهانی تا اندازه‌ای زیاد از دولت‌ها خودمختار می‌شوند. البته در چنین موقعیت‌هایی ممکن است نارسایی‌های دموکراتیکی ظاهر شوند که فقط از طریق دولت قابل اصلاح نیستند؛ بنابراین به‌شبهه‌های دیگری از مشارکت، مشورت، شفافیت و پاسخ‌گویی نیاز داریم (آرت‌شولت، 1386: 334). گسترش تصاعدی انجمن‌ها در حوزه عمومی جدید که وابستگی زیادی به مردم دارند و نماینده طیف‌های متنوع جمعیت‌ها محسوب می‌شوند، جهان را البته به‌گونه‌ای مشبک سامان داده‌اند، ولی با این حال داعیه‌دار پاسخ‌گویی به خواست‌های مردم هستند و توان تبدیل کردن آن به سیاست‌ها و تصمیمات را (که حوزه نفوذ دولت‌ها را تحدید می‌کند و دموکراسی را خدشه‌دار می‌کند) دارند. البته حکومت چند قشری نامتمرکز ناشی از جهانی شدن ممکن است سازمان یا فرآیند دموکراتیک داشته باشد؛ برخی و یا حتی تمامی این جریان‌ها را آزموده‌اند. حتی عضویت در جامعه اروپا نیز ممکن است چارچوبی قلمداد شود که از هم‌گرایی و یکپارچگی اعضا پدید آمده باشد و هم سازوکار کارآمدی ارزیابی شود که برای حفظ این یکپارچگی به نقش‌آفرینی می‌پردازد (افتخاری؛ ماتین، 1380: 97).

صرف‌نظر از دموکراسی در فضاهای مجازی و جهان اینترنتی که شکل گرفته و در حال شکل گرفتن است و منجر به صورت‌بندی مشارکت غیرنهادین در فضایی جدید شده است و هم‌چنین سوای از این‌که، توسعه سیاست نمادین و بسیج سیاسی در نهضت‌های «غیر سیاسی» چه به‌صورت الکترونیک و چه به‌صورت دیگر، جریانی دیگر از فرآیند بازسازی دموکراسی در جامعه شبکه‌ای است، این فرصت را ارتباطات الکترونیکی برای تقویت مشارکت سیاسی و ارتباط افقی میان شهروندان پدید آورده است. منظومه‌هایی که بر ساختار سیاسی مستقر پیشی می‌گیرند و بدین‌سان در عرصه سیاسی انعطاف و انطباق‌پذیری ایجاد می‌کنند (قراگوزلر، 1387: 589).

با این حال جنبه‌های گوناگون دموکراسی الکترونیک را می‌توان مورد انتقاد جدی قرار داد؛ همان‌طور که در واقع نیز مورد انتقاد بوده است. از یک سو، اگر این مشکل از سیاست دموکراتیک به‌عنوان ابزار مهمی برای مباحثه نمایندگی و تصمیم‌گیری برقرار شود، مطمئناً شکلی از «دموکراسی آتی» را هم به‌لحاظ ملی و هم بین‌المللی نهادی خواهد کرد؛ یعنی با این که شمار نسبتاً اندکی از نخبگان تحصیل‌کرده و مرفه در چند کشور به وسایل ممتاز اطلاعات و مشارکت سیاسی دسترسی خواهند داشت و در عمل شهروندی را قوام می‌بخشند، اما عوام و توده‌های محروم جهان و کشور به هسته نوین دموکراتیک راه نمی‌یابند، همان‌گونه که برده‌گان و بربرها در بدو تولد دموکراسی کلاسیک در یونان راهی بدان نداشتند (قراگوزلر، 1387: 589).

عاملان غیر دولتی در واقع شروع به مشارکت بیشتر در سیاست‌گذاری‌های جهانی کرده‌اند. همایش‌های گسترده جامعه مدنی در کنار ملاقات سران گروه هفت، نشست‌های ویژه سازمان ملل متحد، جلسات سالانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و همایش‌های وزرای سازمان تجارت جهانی برگزار شده‌اند. مؤسسه‌های مثل یونیسف، برنامه توسعه ملل متحد و بانک‌های توسعه چندجانبه به‌طور فزاینده‌ای با سهام‌داران غیر دولتی درباره آماده‌سازی، اجرا و ارزیابی طرح‌ها و برنامه‌ها رابطه دارند (شولت، 1386: 338).

به‌عبارت بهتر یکی از مشکلات عمده‌ای که اکنون نظام‌های دموکراتیک با آن مواجه هستند، فرسایش و کاهش حاکمیت بر سرنوشته خویش است و دلیل این امر این است که بسیاری از عوامل که رفاه توده‌های این کشورها را رقم می‌زند، در خارج از مرزهای آنها قرار دارد. زمینه‌های متعددی از قبیل تباهی محیط زیست، کنترل بر منابع طبیعی، جابه‌جایی جمعیت و هم‌چنین تمهیدات نظامی، مشکلات اقتصادی و پولی و... دولت‌ها بسط می‌یابد. به‌عبارت دیگر، نسبت ژئوپلیتیک نیز دستخوش دگرگونی قرار می‌گیرد. اگر در گذشته، منافع سیاسی و اقتصادی در قالب یک سرزمین با مرزهای مشخص تعریف می‌شد، امروزه منافع در این حوزه‌ها در قالب نهادهای فراملی نظیر اتحادیه اروپا، «منطقه آزاد اقتصادی آمریکای شمالی¹»، «بانک جهانی²»، «سازمان تجارت جهانی³»، و... تعریف می‌شود. گذشته از بازیگران رسمی در عرصه بین‌المللی، امروزه جنبش‌ها و سازمان‌های متعددی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که در تعیین سیاست‌ها و نتیجه‌بخشی تحولات، تأثیر بسزایی دارند؛ «اصناف»، «تعاونی‌ها»، «مجامع»، «جنبش‌ها» و مؤسسه‌های از این قبیل هستند که داعیه‌های فراملی دارند و خود را محدود به حوزه‌ای خاص نمی‌سازند.

تحول مهم دیگری که این مؤسسات در طول سال‌های اخیر می‌آزمایند، خروج از دایره و حوزه‌ی بسته اقتصاد و پرداختن به مسائل سیاسی-اجتماعی است که امروزه بدان اقبال و توجه بیشتری می‌شود. این کارگزاران جدید، در بحث حساس و مهم مشروعیت، جایگاه مهمی برای خود یافته‌اند، به‌گونه‌ای که در فرآیند بسیج اجتماعی، عواملی مهم به‌شمار می‌روند که سهم بسزایی در راه‌اندازی، هدایت و به نتیجه رساندن حرکت‌ها ایفا می‌نمایند. به‌عبارت‌تی نظام‌های سیاسی در فرآیند تصمیم‌گیری خود باید جایگاه ویژه‌ای برای این نهادها پیش‌بینی کنند؛ که در غیر این‌صورت تنش و تعارض جدی به‌وجود خواهد آمد (افتخاری؛ ماتین، 1380: 38).

همان‌طور که روشن است، بسیج اجتماعی دیگر صرفاً توسط دموکراسی‌های ملی صورت نمی‌گیرد، بلکه نمایندگان بسیج اجتماعی در لایه‌ها و لایه‌بندی‌های جدید، کارگزاری‌های فرادولتی هستند. هم‌چنین، امنیت جهانی و معضلات مربوط به آن به‌طور قطع بدون همکاری و حضور مؤثر نهادها و سازمان‌های دیگر (غیر از دولت؛ اعم از رسمی و غیررسمی)

1 - NAFTA
 2 - WB
 3 - WTO

امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، لایه واسطی بین این نهادها و سازمان‌ها و دولت‌های ملی به وجود آمده است که از آن به جامعه مدنی جهانی یاد شده و بدون همکاری آنها، معضلات حل‌نشده می‌نماید (افتخاری؛ ماتین، 1380: 38).

جامعه مدنی در گستره‌ی جهانی نمود یافته و تحولی به هم پیوسته را پدید می‌آورد که فقط موضوع یک دولت خاص نبوده و تمام نظام‌ها را درگیر آن می‌سازد. بر همین سیاق، شکل‌گیری «اپوزیسیون» (قانونی) را داریم که در عین بهره‌مندی از حمایت قانونی، از حق اعتراض و مخالفت خود بهره می‌جویند و به صورت مستقیم، افکار عمومی را مخاطب خود قرار می‌دهند. از سوی دیگر، حوزه‌های حضور عمومی پر رنگ‌تر شده و مشاهده می‌شود که انتخابات، رسماً در بسیاری از نظام‌های سیاسی حقی مهم و سرنوشت‌ساز به‌شمار آمده و بدین ترتیب، راهبری امور صرفاً با حضور مؤثر مردم ممکن می‌شود. نمودهایی از این قبیل، حکایت از آن دارد که «شهروند جهانی» با حساسیتی متفاوت از پیشینیان خود به امر «اداره جهان» می‌نگرد، از این‌رو گذار به «جمهوری» می‌تواند برای بسیاری از کشورها معضلی جدی باشد که اقتضای زندگی در جهان معاصر است (افتخاری؛ ماتین، 1380: 38). این سازمان‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند:

1. سازمان‌هایی که از بالا به پایین عمل می‌کنند؛ این کمیسیون این سازمان‌های جهانی را به دو دسته تقسیم می‌نماید: «سازمان‌هایی که در قالب «سیستم دولت‌ها» عمل می‌کنند»، «سازمان‌هایی که در «سیستم ملل متحد» عمل می‌کنند».

2. سازمان‌هایی که از پایین به بالا عمل می‌کنند¹ از یک سو و جنبش مدنی - اجتماعی بین‌المللی از سوی دیگر از این سازمان‌ها هستند.

1. سازمان‌هایی که از بالا به پایین عمل می‌کنند

1.1 - سازمان‌های دولت پایه

مؤسسات برتون وودز، اتحادیه اروپا، منطقه آزاد اقتصادی آمریکای شمالی، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و ناتو همه از مؤسسات و سازمان‌هایی هستند که در قالب سیستم دولت‌ها عمل می‌کنند. در همه سازمان‌ها به نوعی واگذاری قدرت دولتی مشاهده می‌شود و به دلیل تضعیف نقش و کارویژه دولت، به نقش آنها افزوده شده است؛ به نوعی که حتی دولت‌ها مثلاً در مؤسسات برتون وودز که سیاست‌های تعدیل ساختاری از سوی آنها بر دولت‌ها اعمال می‌شود، نقش انتقادی نیز ندارند. میزانی از قدرت دولت‌ها در زمینه اقتصادی به سمت بالا و مؤسسات اقتصادی حرکت کرده است؛ حتی برخی اعتبارات تخصیصی از سوی این مؤسسات به دولت‌های عضو به دلیل مسائل حقوق بشری محدود و ممنوع می‌شود (شولت، 1386: 335).

این مجموعه مؤسسات از مجموعه نهادهایی هستند که از بالا به پایین عمل می‌کنند. توزیع قدرت در این سازمان‌ها به گونه‌ای است که از عضویت کشورها در این مؤسسات گرفته تا حل شدن دولت‌ها، در اثر این خط‌مشی‌های گسترده‌ی دامنه این مؤسسات را نشان می‌دهد. این سازمان‌ها نیز طیف گسترده‌ای از سازمان‌ها را در بر می‌گیرند که توان تأثیرگذاری بر دولت‌ها را دارند و در راستای سیاست‌های ارائه تسهیلات، خط‌مشی‌های تعدیل ساختاری در کشورهای عضو را کنترل می‌کنند و منجر به محدودیت در اعمال این دولت‌ها می‌شوند؛ حتی عضویت در این سازمان‌ها نیز مرهون ایجاد گستره‌ای از تمایلات این سازمان‌ها است؛ مثل ترویج حقوق بشر، رعایت مسائل زیست محیطی، ایجاد فضای باز سیاسی و... که ضمن این‌که توان دولت‌ها را برای انجام امور موردنظر خود زیر سؤال می‌برد، عرصه و حوزه وسیعی را در

بر می‌گیرد که ممکن است به حد سازمان ملل متحد نباشد، ولی چیزی کمتر از آن نیست. در سال 1998 مخالفت مردم نقش مهمی در متوقف کردن پیشروی به سوی یک توافق چندجانبه در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری از طریق سازمان توسعه و همکاری اقتصادی داشته است. سازمان توسعه و همکاری اقتصادی پس از این تجربه تلخ، فعالیت‌های امدادی خود را به جامعه مدنی گسترش داده است (شولت، 1386: 339).

مؤسسات منطقه‌ای، لایه‌ای دیگر از حکومت در دنیای در حال جهانی شدن تلقی می‌شوند که در آنها دموکراسی در عین حالی که در حال شکل گرفتن است، چالش برانگیز نیز شده است. نتایج طرح‌های نظارتی منطقه‌ای از اواسط قرن بیستم، اغلب با این امید که این چارچوب‌های فوق دولتی خواهند توانست جریان‌ات جهانی را مؤثرتر از دولت‌های ملی اداره کنند، ظاهر شده‌اند. با این وجود، حکومت‌های منطقه‌ای را معمولاً به‌عنوان تمهیدات تکنوکراتیک تلقی کرده‌اند که توجه چندانی به شرایط لازم دموکراتیک ندارند. به‌گونه‌ای که به‌جز «بازار مشترک آمریکای شمالی» و «اتحادیه اروپا»، هیچ مؤسسه منطقه‌ای یک مجمع مردمی انتخابی ندارد (شولت، 1386: 336). در مورد اتحادیه اروپا باید خاطر نشان کرد که فارغ از مشکلات پیش‌روی این مجموعه، تلاش‌ها برای یکپارچه‌سازی در این اتحادیه توأم با فرآیند واگذاری قدرت از سوی دولت‌ها به نفع ملت‌ها بوده است.

2.1- سازمان ملل متحد

نهادی که ما امروز به آن چشم دوخته‌ایم، یعنی سازمان ملل متحد، ثمره جنگ جهانی دوم است و کارش را پس از پایان جنگ سرد آغاز کرده است. البته این آغاز زمانی است که دولت‌هایی که در آن عضویت دارند اقتدارشان را در برابر مؤسسات بزرگ مالی از دست داده‌اند. تا آنجا که گاهی بیان می‌شود «شاید زمان آن فرا رسیده که به‌جای جنگ جهانی سوم، جهانی شدن دموکراسی پا به عرصه وجود بگذارد» (کلانتریان، 1385: 160). البته این به‌معنای برابر بودن دولت‌ها در سازمان ملل نیست. «دموکراسی» در سازمان ملل متحد به‌طور کلی به‌معنای چیزی بیش از اصل ساده و مبهم برابری رسمی دولت‌ها نیست. بر این اساس، چین و وانواتو در مجمع عمومی از حق رأی مساوی برخوردارند، هرچند جمعیت چین، هزار برابر وانواتو است (شولت، 1386: 338).

سازمان ملل به‌عنوان ارگانی که نماینده تمام ملت‌های دنیا است، خود بخش‌های وسیعی از حوزه اختیارات دولت‌ها را سلب کرده و در پارلمانی که نماینده تمام ملت‌ها است، جمع کرده است. این سازمان علاوه بر این، شامل کارگزاری‌های متنوع و متعددی است که هر کدام در حوزه‌های تخصصی از جمله فرهنگی، امنیتی، حقوقی و اقتصادی و... فعالیت‌های بشردوستانه انجام می‌دهند. حوزه کاری این سازمان از اعاده حق آزادی زنان در کشورهای عربی گرفته تا صلاحیت دولت‌ها در اقامه دعوا را در بر می‌گیرد. این سازمان هم‌چنین واجد قوه قضائیه مستقل از دولت‌ها است (ر. ک. اسناد سازمان ملل به نقل از شولت، 1386: 337).

در اغلب موارد، بحث‌های مربوط به اصلاحات دموکراتیک در سازمان ملل متحد گرفتار مجادلات پیشین درباره تجدیدنظر در ترکیب اعضای شورای امنیت شده است. از سوی دیگر، اندیشه‌های بسیار ابتکاری مثل پیشنهاد «ارسکین چایلدرز» برای ایجاد شورایی در زمینه فرهنگ، نمایندگی و حکومت در سازمان ملل متحد مطرح شده‌اند؛ او برای بحث‌های مربوط به دموکراسی جایگاهی خاص و نهادی شده در درون سازمان مذکور قائل شده است. با وجود این، چنین دیدگاهی به‌جای آن که در معرض بحث‌های عمومی گذاشته شوند، به قفسه‌های بایگانی رفته‌اند (شولت، 1386: 338).

2. سازمان‌هایی که از پایین به بالا عمل می‌کنند

آنچه سازمان‌های غیر دولتی¹ را تبدیل به مجموعه‌هایی در خدمت بشریت می‌کند، جدای از نسل، جنس، نژاد و... مقوله نفع عمومی بشریت است. امروزه NGO ها در امر سرنوشت بشر بیشتر از تمام دولت‌ها که داعیه‌دار نفع عمومی هستند، در حال نفع‌رسانی هستند و صلاحیت آن‌را دارند. در پنجاه سال اخیر، به همت «سازمان‌های غیردولتی» در روابط میان ملت‌ها، در مفهوم مردم‌سالاری، در وضعیت اقتصادی و در حقوق بین‌المللی تغییرات عمده‌ای صورت گرفته است، پیکار در راه استقرار حقوق بشر، کارهای بشردوستانه، کمک‌های فوری پزشکی، کنترل آزادانه زاد و ولد، احترام به حقوق زنان، توجه به درمان بیماری‌های نوظهور، حق برخورداری از بهداشت و آموزش رایگان، حق دسترسی آزاد به اطلاعات و اخبار، حق عضویت در گروه‌ها و احزاب، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای به‌دست آمده است. تمام این دستاوردها، ثمره کار احزاب سیاسی، مؤسسات مالی و تشکیلات اداری یا اتحادیه‌ها نبوده، بلکه توسط روشنفکران و بهیاری سازمان‌های غیر دولتی تحقق یافته است (کلانتریان، 1385: 156).

ظهور سازمان‌های غیر دولتی با یک معیار سنجش یا ملاک جهانی بین‌المللی در عمل و اهدافشان نمایندگی می‌شود که اغلب تحلیل‌گران با عنوان «جامعه مدنی جهانی» از آن یاد می‌نمایند؛ که به‌وسیله نهادهای عمومی که بیرون از کانال‌های حکومت عمل کرده و مشکلات جهانی را مورد توجه قرار می‌دهند، حمایت یا تا اندازه‌ای بودجه‌رسانی می‌شوند. سازمان‌های غیر حکومتی، اغلب بر ارزش‌هایی تأکید می‌کنند که به‌طور جهانی پذیرفته شده‌اند. به‌عبارت دیگر، سازمان‌های غیر حکومتی بین‌المللی ادعا می‌کنند که مجریان حقوق بشر اجرا نشده هستند. این سازمان‌ها در حال حاضر بخش قابل توجهی از فعالیت‌های جهانی را در اختیار خود قرار داده‌اند؛ این سازمان‌ها از طریق فعالیت‌های خود، تضمین می‌کنند تا سازمان ملل متحد مأموریتش را برای حفظ صلح یا توسعه انجام دهد (کلانتریان، 1385: 158).

NGO ها در انتخاب ارگان‌های رهبری خود قانون‌مندتر و در تأمین بودجه خود شفاف‌تر عمل می‌کنند، زیرا از طریق امکانات بیشتر، اقتدار بیشتری کسب خواهند کرد. ضمن آن که توان بیشتری برای بسیج مردم برای آنها (به‌دلیل ماهیت منافع‌محور آنها) متصور و مترتب است و همان‌طور که ذکر شد، شفافیت بیشتری در پاسخ‌گویی دارند و هم‌چنان که سازمان ملل متحد، مجمع عمومی دارد و هم‌چنان که مؤسسات مالی، هزاران مکان برای گرد آمدنشان در اختیار دارند (کلانتریان، 1385: 162).

دوم؛ چالش قواعد حاکم بر مناسبات و ستفالیایی قدرت در عرصه بین‌المللی چالش فرادولتی مشارکت در سطح منطقه‌ای و جهانی

تاکنون تجربه نشان داده است که حکومت چند قشری نامتمرکز ناشی از جهانی شدن، ذاتاً دموکراتیک‌تر از پیشرفت و توسعه ملی از طریق یک دولت مستقل نیست. در واقع، در بسیاری از موقعیت‌ها، ثابت شده است که حکومت پساخودمختار، چندان دموکراتیک نبوده است (شولت، 1386: 335). اگر از دیدگاه دموکراسی به این نهادها بنگریم، نقطه ضعف آنها این است که اغلب بر اساس الگوهای خشک پاسخ‌گویی بین دولت‌ها عمل می‌کنند، به این معنی که به‌جای پاسخ‌گویی به افکار عمومی جهان، در مقابل دولت‌ها پاسخ‌گو هستند و در برابر آن دسته از کشورهای عضو که از خود سرسختی و سازش‌ناپذیری نشان می‌دهند، قدرت اعمال نفوذ کافی ندارند و اغلب ملاک گرایش آنها به‌جای افکار عمومی ملت‌ها، سابقه امپراتوری دولت‌ها یا قدرت فعلی آنهاست. پیشرفت به‌سوی دموکراتیزه کردن نهادهای بین‌المللی،

حرکتی آرام است و شکل گسترش دامنه نفوذ نهادهای موجود، از قبیل انجمن‌های دفاع از حقوق بشر و دادگاه‌ها و پارلمان‌های منطقه‌ای مثل پارلمان اروپا را به خود می‌گیرد. اما ضرورت یافتن راه‌حلی بین‌المللی برای معضلات جهانی، باعث می‌شود که دورنمای تشکیل یک پارلمان جهانی کارآمد و مفهوم «شهروند جهانی»، دیگر سخنانی آرمان‌گرایانه و موهوم پنداشته نشوند، بلکه به‌عنوان هدفی واقعی تلقی گردند (بیتهم بویل، 1376: 162-161).

مؤسسات تجاری و مالی در صندوق بین‌المللی پول به‌منظور تدوین و کنترل سیاست‌های اقتصادی کلان تعهد شده، روابط قابل ملاحظه‌ای با گروه‌های تجاری، اندیشمندان و اتحادیه‌های کارگری (به‌نسبت کمتر) برقرار کرده‌اند. اعمال روش سهمیه‌بندی در مؤسسات موجب شده است تا یک‌چهارم دولت‌های عضو، کنترل سه‌چهارم آرا را به‌دست آورند. دولت‌ها می‌توانند فقط با وحدت‌نظر، احکام سازمان تجارت جهانی را لغو کنند؛ در همین حال اکثریت عظیمی از دولت‌ها از گروه هفت و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی کنار گذاشته شده‌اند، در حالی‌که تصمیم‌های گرفته شده در این همایش‌ها تأثیرات جهانی دارند (شولت، 1386: 338).

مؤسسات مالی بزرگ، بیش از هر زمان دیگری نقش اساسی در تغییر سیمای جهان بازی می‌کنند. با به‌کارگیری شیوه‌هایی که در آن پیشرفت‌های تکنیکی را به مرحله عمل می‌رسانند، تحولی در نحوه کار، سرگرمی‌ها، آموزش و مصرف ایجاد می‌کنند، ولی زیر فشار الزامات فوری و با این‌که امروزه قدرتشان به‌مراتب از قدرت دولت‌ها بیشتر است، به‌رغم گسترش بیش از اندازه‌شان و نیز در دست داشتن ابزارهای لازم تأثیرگذاری بر حوادث عمده‌ای که تداوم توسعه را تضمین می‌کنند، بازهم نمی‌توانند در مورد مسائل عمده‌ای که جهان ما با آن روبه‌رو است، اقدامی صورت دهند (کلانترین، 1385: 156).

جهانی شدن ممکن است پیوندهای تکنولوژیک و اقتصادی سریعی را به‌وجود آورده باشد، ولی حتی بین کسانی که فعالانه در بحث‌های مربوط به ارتقای مشارکت جهانی شرکت دارند، هنوز ارزش‌های مشترک و نوعی احساس جمعی را به‌وجود نیاورده است. از این نظر، بحث درباره مدیریت جهانی در چارچوب نهادهای بین‌المللی (سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی) هنوز به‌شدت بر سنت لیبرالی و نهادگرایانه حاکم مبتنی است و بحث‌های موجود درباره دموکراسی در سطحی فراتر از مرزهای دولت سرزمینی، هنوز تا حد زیادی بحث‌هایی فن‌سالارانه درباره نحوه تقویت شفافیت و در برخی موارد نیز پاسخ‌گویی است. در این بحث‌ها حتی گاه عمداً از پرداختن به مسئله توزیع نابرابر قدرت در فرآیند تصمیم‌گیری در این سازمان‌ها خودداری می‌شود. رویکرد نهادگرایی لیبرال هنوز دولت‌محورانه و کثرت‌گرایانه نیز هست. گوهر این رویکرد را رابرت کوهن به‌خوبی بیان کرده است، یعنی وقتی که دموکراسی جهانی را «کثرت‌گرایی اختیاری ملازم با شفافیت حداکثر» تعریف می‌کنند. نهادگرایی لیبرالی اساساً به‌معنای نگرش اصلاح‌طلبانه به نهادهای بین‌المللی هم هست، یعنی نگرشی که اکثر تصمیم‌گیرندگان بانفوذ جهانی به آن باور دارند.

خلا مشارکت جهانی

انکار پیامدهای مدیریتی استراتژی‌های تأمین دسته‌جمعی «کالاهای عمومی جهانی»، پیامدهایی معنایی نیز در بر دارد. این نوع استراتژی تا کنون مجال چندانی برای گسترش مشارکت «دموکراتیک» باقی نگذاشته است. این وضعیت نمی‌تواند برای مدتی طولانی ادامه یابد، همان‌طور که ابتکارات اخیر در نهادهای بین‌المللی مختلف، مثل «شبکه توسعه جهانی» بانک جهانی و اقدامات دیگر برای درگیر کردن جامعه مدنی به جایگاهی در مدیریت جهانی خواهد رسید که

بازارهای بین‌المللی در جهانی شدن اقتصاد رسیده‌اند. ولی به دلایلی بر کردن «خلا مشارکت» از طریق جذب بازیگران غیر دولتی در این فرآیند، مسائل خاص خود را دارد. این نوع مشارکت باعث به حداقل رسیدن اهمیت دولت‌های دارای حاکمیت مستقل نمی‌شود و این دولت‌ها با منابع خود و با توانایی‌های قانون‌گذاری خود همچنان در کانون هرگونه استراتژی برای تدوین دستور کار درباره کالاهای عمومی باقی خواهند ماند. به نظر می‌رسد که این امر سه دلیل دارد: اول آن که سازمان‌های غیر دولتی و سایر بازیگران غیر دولتی به‌رغم آشکار بودن، نمی‌توانند دارای مشروعیت دولت ملی به‌عنوان منبع حاکمیت و اقتدار سیاست‌گذاری و انحصار آن بر وفاداری جامعه باشند.

دوم (مرتبط با دلیل پیشین) آن که برخلاف مقبولیت گسترش مشارکت برای وارد شدن این بازیگران مهم، به‌طور گسترده‌ای چنین تصور می‌شود که این بازیگران در درون خود و در مقایسه با دولت‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی اغلب از پاسخ‌گویی و دموکراسی کمتری برخوردارند.

سوم، اجرای قطعنامه‌هایی که طی مذاکرات «جهانی» یا اغلب توسط سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ می‌شوند، همچنان عمدتاً جزو وظایف دولت‌های ملی است یا دست‌کم به رضایت و همکاری این دولت‌ها بستگی دارد.

این مسائل به‌وجود ناهنجاری‌های مهمی در نظام جهانی اشاره می‌کنند. گسترش مشارکت و ورود بازیگران غیر دولتی مثل سازمان‌های غیر دولتی و جنبش‌های اجتماعی جهانی، مسئله عدم مشارکت کافی کشورهای در حال توسعه در فرآیندهای رسمی‌تر سیاست‌گذاری را حل نمی‌کند.

مسائل مربوط به مدیریت «جهانی» تحت سلطه دولت‌ها و گروه‌های قدرتمندی قرار دارد که در سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های بین‌المللی نظیر گروه 7 یا گروه 8 شرکت دارند. تقاضاهای گوناگونی که برای گسترش و تبدیل گروه 7 به گروه 16، گروه 20 و غیره مطرح شده است، نشان می‌دهد که رهبران اقتصاد جهانی برای این که بتوانند کاری را پیش ببرند، باید کثرت و تنوع را بپذیرند و همکاری در تأمین کالاهای عمومی به توسعه مشارکت بستگی دارد. این باور رواج یافته است که شرایط نهادی محافل اصلی سیاست‌گذاری جهانی برای ایجاد همکاری «جهانی» مؤثر در مورد بسیاری از مسائل سیاست‌گذاری کفایت نمی‌کند. مهم‌تر این که، برخلاف دولت‌ها یا شرکت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی (چه نهادهای مالی بین‌المللی و سازمان جهانی تجارت یا مؤسسات کارکردی سازمان بهداشت جهانی) فاقد اتباع طبیعی هستند که در درجه اول به این سازمان‌ها وفادار باشند. زندگی اقتصادی ممکن است به‌طور فزاینده‌ای خصلت جهانی به‌خود بگیرد، ولی زندگی روزمره اکثر مردم همچنان با شرایط ملی و محلی آنها به‌شدت پیوند خورده است. تکیه بر نقش نهادهای بین‌المللی نمی‌تواند فقط به‌دلیل نقش آنها در کاهش هزینه‌های معادلات باشد.

جوهر مفهوم «نظام سیاسی» را در مفاهیم متفاوتی می‌توان دید. مفاهیمی مثل مدیریت بین‌المللی یا جهانی، منظومه فراملی، نظام سیاسی جهانی یا حتی دولت جهانی اگر مترادف هم نباشند، دست‌کم به نظامی با ویژگی‌های یک «نظام سیاسی» اشاره دارند. حتی در مطالعاتی هم که بیشتر روی سیاست‌گذاری تمرکز داشته‌اند بر ماهیت جهانی این فرآیندها تکیه شده است. با این وجود، نباید در میزان مشارکت مردمی و مشورت در حکومت فراج جهانی اغراق شود. سطح کلی درگیری و تأثیرگذاری عاملان غیر دولتی در سیاست‌گذاری فوق‌دولتی پایین مانده است.

در همین حال گزینه نهادهای مستقیم‌نمایندگی، از مؤسسات فراج جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، یا حتی اختیارات و شیوه عمل آنها اطلاعی ندارند. به‌علاوه، احزاب سیاسی جهانی، آمادگی پیگیری مبارزات انتخاباتی میان‌قاره‌ای را ندارند. از دیدگاه تکنیکی نیز فاقد امکانات رأی‌گیری کارآمد جهانی هستیم. درباره نمایندگی در مقیاس جهانی نیز یک فرمول مورد توافق وجود ندارد. فرهنگ‌های سیاسی در قاره‌های مختلف بسیار متنوع

است و در شرایط فعلی بیشتر مردم اصل «یک شخص، یک رأی» را در مورد مجالس جهانی وابسته به مؤسساتی مثل سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی قبول ندارند (شولت، 1386: 339) و مدل حاکمیت جهانی نه تنها فاقد زیرساخت یا زیربنای نهادینه شده است، بلکه پیش شرط‌های اجتماعی اخلاقی هم در آن وجود ندارد (وورلاندر، 1388: 28).

در سال‌های اخیر بسیاری از نهادهای حکومت فراجاهانی برای کسب اعتبار بیشتر در میان مردم شفافیت بیشتری پیدا کرده‌اند، عملیات مؤسسات سازمان ملل و مؤسسات مالی تجاری چندجانبه گوناگون امروزه در مقایسه با پیش از دهه 1990 برای شهروندان آشکارتر و قابل فهم‌ترند. بیشتر سازمان‌ها در اینترنت، شبکه‌های گسترده‌ای دارند و تولیدات اطلاعاتی و مربوط به روابط عمومی خود را مثل اطلاعیه‌های رسمی، خبرنامه‌ها، گزارش‌ها، جزوه‌ها و تولیدات سمعی-بصری، بسیار گسترش داده‌اند، که در نتیجه شهروندان امکان یافته‌اند تا در بحث‌های مربوط به سیاست‌ها مشارکت آگاهانه داشته باشند. برای مثال بانک جهانی در سال 1993 یک مرکز اطلاعاتی عمومی تأسیس کرده و سازمان جهانی تجارت بخشی از اسناد خود را به‌طور مستقیم از طریق اینترنت در اختیار همگان قرار داده است. برخلاف دهه‌های پیش از 1990 بیشتر نهادهای حکومت فراجاهانی امروزه دست‌کم فهرست بخشی از کارکنان از جمله جزئیات تماس‌های آنان را منتشر می‌کنند (شولت، 1386: 340). نظرسنجی‌ها و توجه به افکار عمومی هم در فضای مجازی و هم در فضای غیرمجازی و واقعی نشان از توجه به مشارکت بوده است.

البته این بدان معنا نیست که نظارت فراجاهانی به‌طور کامل، شفافیت پیدا کرده است. برای مثال، در اواسط دهه 1990 اگر یک شهروند معمولی می‌خواست به مرکز اطلاعات «عمومی» دفتر سازمان ملل متحد در وین وارد شود، باید برای این کار قبلاً وقت می‌گرفت. فقط اطلاعات محدودی درباره جلسات صندوق بین‌المللی پول، هیئت مدیره بانک تسویه بین‌المللی و شورای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در اختیار مردم گذاشته شده است. بسیاری از اسناد رسمی منتشر شده از سوی این سازمان‌ها برای افراد ناوارد مبهم به‌نظر می‌رسند. به‌علاوه، مؤسسات یاد شده در اغلب موارد، اطلاعات را فقط پس از تصمیم‌گیری به اطلاع عموم رسانده‌اند، که در نتیجه فرصت‌های تأثیرگذاری شهروندان بر فرآیند سیاست‌گذاری را محدود کرده‌اند؛ حتی در مواردی مؤسسات نظارتی فراجاهانی را به‌طور کافی پوشش نداده‌اند. در همین حال در برنامه‌های درسی هیچ کشوری حتی در سطح ابتدایی موضوع حکومت جهانی گنجانده نشده و در نتیجه نسل جدید شهروندان فاقد امکانات لازم برای اعمال کنترل دموکراتیک به این حکومت‌های فوق‌دولتی هستند.

مؤسسات حکومت فراجاهانی در واقع عمدتاً از پاسخ‌گویی در برابر همگان خودداری کرده‌اند. واقعیت این است که چون دولت‌ها (با فرض این که دموکراتیک باشند) می‌توانند از تأمین بودجه جاری مؤسسات جهانی خودداری کنند، برخی مقیاس‌های کنترل غیر مستقیم وجود دارد. با این وجود چنین شیوه‌هایی بسیار ابتدایی و خام است. برای ارزیابی همگانی، عینی و مستقل عملکردهای سیاست‌گذاری نهادهای حکومت جهانی به چیزی بیش از این نیاز داریم. البته انتقاداتی هم در این باره و در مورد نحوه توزیع وجود دارد؛ شکاف شکل گرفته در زمینه فقیر و غنی در محیط بین‌المللی، نتیجه دو قرن صنعتی شدن است و اختلاف درآمد نسبی، شاخص مناسب‌تری برای آن است؛ بررسی‌های بانک جهانی و برنامه توسعه سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که اختلاف درآمد نسبی میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و دیگران در حال کاهش است (هلد؛ مک گرو، 1382: 90). لذا برای ارزیابی همگانی سیاست‌گذاری نهادهای حکومتی اقداماتی صورت گرفته است. نخستین گام‌هایی که در این جهت برداشته شده تشکیل اداره ارزیابی عملیات و هیئت بازرسی در بانک جهانی در اوایل دهه 1990 بود. به‌همین ترتیب صندوق بین‌المللی پول از سال 1997 چندین بار اقدام به

بررسی بیرونی فعالیت‌هایش کرده است. با این وجود، اندازه این شیوه‌های پاسخ‌گویی در برابر همگان ناچیز باقی مانده و توصیه‌های ارائه شده نسبتاً فاقد گیرایی بوده‌اند. در همین حال برنامه‌های مؤسسات گوناگون سازمان ملل به‌ندرت از سوی عموم مردم به‌طور نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته‌اند. خلاصه این‌که نهادهای جهانی معمولاً خود را به‌عنوان تکنوکراسی‌های عینی و غیر سیاسی عرضه می‌کنند که در آن «متخصصان» می‌توانند بدون مداخلات عموم مردم حکومت کنند (شولت، 1386: 341). البته این بدان معنا نیست که جوامع سیاسی را همچنان می‌توان به‌سادگی «حوزه‌های متمایز» یا فضا‌های سیاسی خودمختور یا منزوی تلقی کرد، جوامع سیاسی درگیر ساختارهای پیچیده نیروها، روابط و شبکه‌های دارای وجوه اشتراک هستند که از آن جمله همین صورت‌بندی سطوح غیرملی، فرو و فراملی و بین‌المللی است (هلد؛ مک‌گرو، 1382: 143).

البته در مورد چالش‌های پیش‌روی دموکراسی جهانی‌وطنی نیز باید اذعان داشت که دموکراسی در سازمان‌های غیردولتی، بیشتر اوقات از نمایش مراسم شرکت در انتخابات گوناگون چیزی بیشتر نیست. در حال حاضر پیکار این سازمان‌ها در مسیر ایجاد پایه‌های اساسی دموکراسی است: آزادی بیان، حمایت از حقوق زنان و کودکان، پیکار در راه لغو مجازات اعدام، دفاع از حق کار، حق مسکن و حق برخورداری از حداقل امکانات مالی برای همه (کلانتریان، 1385: 160) به‌همین ترتیب هنوز عنوان و نام دموکراسی را نمی‌توان برای آنها متصور بود. در مجموع با مسائلی که در بالا بیان شد، مشخص می‌شود که کارنامه دموکراتیک مؤسسات نظارتی فوق‌دولتی، آشکارا ضعیف بوده است. به‌طور کلی حکومت‌های منطقه‌ای و فراجاهانی در مقایسه با امپراتوری‌های استعماری دوران پیشین (یا دوران قلمروگرا) در سیاست‌های جهانی، دسترس‌پذیرتر، انتخابی‌تر و پاسخ‌گوتر نیستند. تاکنون معلوم شده است که «دموکراسی جهانی» در برابر این سلب حق رأی از مردم، مقاومت چندانی نکرده‌اند (شولت، 1386: 341).

به‌طور خلاصه اگر چه دموکراسی به‌یک شکل آشکار در گستره‌ای جهانی وسعت یافته، اما هنوز به‌طور کامل مورد ارجاع قرار نگرفته است. هم‌چنین تعداد زیادی از سایر تمهیدات حکومت منطقه‌ای به‌هیچ‌وجه دموکراسی را در دستور کار خود قرار نداده‌اند. تأکید بر این نکته مهم ضروری است که انتخاب‌های ما نقش اصلی و تعیین‌کننده در شکل‌دهی به آینده جهانی شدن و تأثیرپذیری از آن را دارد. جهانی شدن را نمی‌توان به آسانی نادیده انگاشت و از کنار آن بی‌تفاوت گذشت و یا برای مصون ماندن از تأثیرات آن دیواری به دور خود کشید.

طرح ایده دموکراسی جهانی‌وطنی متأثر از فضای یعنی جهانی شدن می‌باشد و به‌همین دلیل منعکس‌کننده این فضای جدید، به‌خصوص از جنبه سیاسی و دموکراسی می‌باشد؛ با این وجود گزینه‌ی نهادهای مستقیم نمایندگی برای مؤسسات فراجاهانی (آن‌چنان که در ایده دموکراسی جهانی‌وطنی آمده است) در حال حاضر کاملاً غیر علمی به‌نظر می‌رسد. رای دهندگان جهانی حتی کمتر از رای‌دهندگان منطقه‌ای پیشرفته‌اند (عدم اطلاع عموم مردم از نهادهای حکومت فراجاهانی) برای نمونه احزاب سیاسی (نهادهای مستقیم نمایندگی) جهان آمادگی پیگیری مبارزات انتخاباتی میان‌قاره‌ای را ندارند و از دیدگاه تکنیکی نیز فاقد امکانات رای‌گیری‌های کارآمد جهانی هستند. درباره نمایندگی در مقایسه جهانی نیز یک فرمول مورد توافق وجود ندارد. فرهنگ سیاسی در قاره‌های مختلف بسیار متنوع است و در شرایط فعلی، بیشتر مردم اصل یک شخص رای را در رابطه با مجالس جهانی وابسته به موسساتی مثل سازمان ملل متحد و سازمان جهانی تجارت قبول ندارد (شولت، 1382: 339).

جدول شماره 1: عمده چالش‌های دموکراسی جهان وطنی

مصادیق	نهادهای	مصادیق	سطح چالش	عمده چالش‌های دموکراسی جهان وطنی
نهادهای دولت پایه ¹	عمل از بالا به پایین	کاهش مشارکت منطقه‌ای و جهانی	چالش ساختار کنونی سازمان ملل	
نهادهای ملل متحد		کاهش حاکمیت بر سرنوشت جمعی ملی تغییر و دگرگونی ژئوپولیتیک و منافع سیاسی حضور نهادهای اقتصادی در تصمیم‌گیری سیاسی - اجتماعی		
NGO	علم از پایین به بالا	بسیج اجتماعی توسط کارگزاران فرادولتی	چالش قواعد حاکم بر مناسبات وستفالیایی در عرصه بین‌المللی	
INGO		تأمین امنیت توسط نهادهای غیردولتی و غیر رسمی		
عدم برابری در رای‌گیری عدم برابری در تصمیم‌گیری در مورد مسائل اساسی ساختار اعضای ثابت شورای امنیت حق وتو				

در مجموع جهانی‌شدن آینده‌ای را نشان می‌دهد که در آن تصمیمات سیاسی و اجتماعی در مقیاس جهانی ناگزیر بر ساختارها و نهادهایی مبتنی خواهد شد که بتواند با پیچیدگی‌های وضعیت جهانی هماهنگ شود. یک نهاد پیچیده‌ی مدیریتی و یک بازار بسیار منعطف و پویا که ضمن صرف‌نظر کردن از مشارکت مستقیم شهروندان، صرفاً با تلقی آنها به‌عنوان مشتری و مصرف‌کننده می‌تواند با کارایی هرچه بیشتر عمل کند (هابرماس، 1386: 2-3).

بعد از جنگ جهانی دوم، سازمان تاره تأسیس ملل متحد که در مرکز ایده دموکراسی جهان‌وطنی قرار دارد؛ جلوگیری از جنگ‌های آتی را برعهده گرفت. کار حفظ صلح سازمان ملل از همان آغاز با وظیفه‌ی پیشبرد حقوق بشر در زمینه سیاسی پیوند خورد. ضمناً امروزه موضوع امنیت محیط زیست نیز به وظیفه مهم جلوگیری از جنگ افزوده شد. در مجموع تحول - گرایانی چون دیوید هلد بر این عقیده‌اند که اگر قرار است بسیاری اصلاحات در قدرت معاصر در جهت پاسخگو کردن باشد و اگر قرار باشد بسیاری از مسائل پیچیده محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی که بر همه‌ی تأثیر بگذارد به‌شکل دموکراتیک مورد رسیدگی قرار گیرد، مردم باید امکان دسترسی و عضویت در جوامع گوناگون سیاسی را داشته باشد. وی معتقد است که اصلاحات در نظام سازمان ملل متحد موضوعی است که در درجه اول مهم تلقی می‌شود. از این نظر اصلاحات به‌معنای کنار گذاشتن توافق جغرافی - سیاسی سال 1945 است که شکل توزیع قدرت و نفوذ امروزی در تمامی سازمان ملل متحد را تعیین می‌کند. تغییر دادن نظام رأی‌گیری و حق وتو در شورای امنیت موضوع بسیار مهمی برای برقراری، کاربرد و اجرای قوانین و مقررات بین‌المللی بی‌طرفانه یا منصفانه است.

تشکیل دومین مجمع عمومی نمایندگان سازمان ملل متحد به این هدف کمک خواهد کرد، به‌شرط آن‌که الگوی آن برخلاف اصول نمایندگی جغرافی - سیاسی، یعنی آن‌چه در مجمع عمومی سازمان ملل حاکم است، بر مبنای اصول سهامداری و مشورتی طراحی شده باشد. این نوع مجلس دوم می‌تواند در حکم الگوی کوچکی از جامعه مدنی و نمایان‌گر بحث‌ها و تبادل نظریه‌های احزاب عمده باشد. ایجاد مجامع عمومی کارآمد در سطوح جهانی و منطقه‌ای باید با تشکیل

چنین مجامعی در سوطح ملی و محلی تکمیل گردد. تأسیس ساختارهای حکومت جهانی جدید که مسئول رسیدگی به فقر و رفاه جهانی و سایر مسائل هستند برای تعدیل قدرت و نفوذ سازمان‌های عمدتاً معطوف به بازار، مثل صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، نیز اهمیت حیاتی دارند (هلد، 1384: 125). لیبرال‌ها عرصه قدرت سیاسی و مالکیت‌ها عرصه قدرت اقتصادی را اصل می‌دانند. ولی برای درک صحیح‌تری از این مفهوم باید هفت عرصه را همواره در نظر داشت که عبارتند از: سلامت جسمانی و فیزیکی، رفا به‌جهت سازمان‌دهی قلمرو کالاها برای انتقال شهروند از شخص خصوصی به عضویت کامل در اجتماع، حیات فرهنگی؛ سپهر انجمن‌های مدنی، اقتصادی، سازمان‌دهی خشونت و سپهر نهادهای تنظیمی و حقوقی. به این ترتیب جامعه را می‌توان قلمروهای متداخل و متقاطع تصور نمود. لذا در هزاره جدید باید دموکراسی اجازه دهد تا «شهروندان جهانی» به فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پاسخ‌گو، دسترسی پیدا کنند و هر یک از «شهروندان» یک کشور باید بیاموزد که به یک «شهروند جهان‌وطنی» تبدیل شود؛ یعنی اشخاصی که توانایی میانجی شدن بین سنت‌های ملی - محلی و شکل‌های زندگی متفاوت را دارند. از این دیدگاه «شهروندی» در آینده احتمالاً مستلزم ایفای نقش میانجی‌گری فزاینده خواهد بود؛ نقشی که در برگیرنده گفت‌وگو با سنت‌ها و هویت‌های «دیگری» خواهد بود و بحث با آنان به‌منظور گسترش افق‌های نظام معنایی و پیش‌داوری خود و افزایش گستره تفاهم متقابل است.

امروزه جهانی‌شدن در چهره «انقلاب انجمنی¹» شناخته می‌شود، که شهروندان جوامع و بخش خصوصی برای تأثیرگذاری بر هدایت حکومت جهانی و مضمون آن، سازمان‌دهی می‌شوند و فعالیت‌های خود را به‌نسبت مسائل عام جهانی و ارزش‌های عام جهانی برنامه‌ریزی می‌نمایند. این فعالیت‌ها، سازمان‌دهی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در جامعه مدنی جهانی نتیجه ارتباطات گسترده‌ی هویت‌ها در این عصر می‌باشد. بر این اساس که در یک محیط جهانی مملو از رسانه‌های گروهی الکترونیکی، جامعه مدنی از قدرت ارتباطی قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌باشند. لذا طرح «شهروند جهانی» و «هویت جهان‌وطنی» و «دموکراسی جهان‌وطنی» را می‌توان به‌عنوان مبنایی برای متحد شدن پیرامون، ترویج اجرای بی‌طرفانه قانون در سطح بین‌الملل، پاسخگویی و دموکراسی در حکومت جهانی، حمایت از جامعه و احیای آن از محلی تا جهانی تلقی کرد.

در این مسیر هفت مجموعه از حقوق را می‌توان برشمرد که به «ارزش‌های عام بشری» منتج می‌شوند و برای قادر ساختن اشخاص به مشارکت آزاد و برابر در تنظیم اجتماعاتشان ضروری است. حق رفاه، تأثیر مستقیم بر ماهیت و طیف فرصت‌ها و مهارت‌هایی دارد که شهروندان می‌توانند در اختیار خود گیرند. حق فرهنگ، به قلمروهایی از فعالیت و ظرفیت‌هایی مربوط است که اشخاص بدون آن‌ها نمی‌توانند آرای خود را بیان کنند، اشکال مختلف نمادین را بکاوند و هویت‌های مختلف فردی و جمعی را به‌وجود آورند. حقوق مدنی شرط لازم برای تعقیب فعالیت‌ها سبک‌های زندگی منتخب در بستری از اشکال مختلف انجمن‌هاست، که قلمرو حیات مدنی را شکل می‌دهند. حق برخورداری از سبک زندگی و پویایی صلح‌آمیز، حق آرامش یا صلح است و حقوق سیاسی بخشی از حقوق سنتی مدنی مثل آیین دادرسی عادلانه و برخورد برابر در برابر قانون است.

استمرار ارزش‌های عام دموکراتیک، بنیان خودمختاری هویت در عصر جهانی‌شدن است، که حمایت و امنیت همگان را تضمین می‌کند. تلاش‌هایی برای جذب این ارزش‌ها در حقوق بین‌الملل در چارچوب جهانی‌شدن صورت گرفته است، که هنوز کامل نشده است. اما این ارزش‌ها، ذاتی فرآیند دموکراتیک هستند. ارزش‌های عام دموکراتیک در درون اجتماع

سیاسی، مستلزم حضور ارزش‌های دموکراتیک در سپهر بین‌الملل و در چهره «شهروند جهانی» است. یعنی ساختار بین‌الملل باید حامی «ارزش‌های عمومی دموکراتیک» که آن‌را «حقوق دموکراتیک جهان¹» می‌نامند باشد.

نتیجه‌گیری

میان ایده‌آل و واقعیت فاصله است، اما داشتن اصل ایده‌آل برای جهت‌یابی ضروری است. استقرار «حقوق عمومی دموکراتیک جهانی» بنیان خود مختاری است که حمایت، مشارکت و امنیت همگان را تضمین می‌کند.

حمایت، مشارکت و امنیت در سطوح فروملی، ملی، فراملی و بین‌المللی محقق می‌گردد. تحقق حقوق عمومی دموکراتیک جهانی از این قاعده مستثنا نمی‌باشد و در سپهر بین‌الملل تحقق می‌یابد. به عبارت روشن‌تر حقوق عمومی دموکراتیک لازم است مورد حمایت ساختار بین‌الملل باشد؛ ساختاری که تحت عنوان «دموکراسی جهان‌وطنی» از این پس مصطلح گشته و می‌گردد. هرچند که این حقوق دموکراتیک جهانی با قوانین دولت‌ها و جوامع بین‌المللی متفاوت است اما لزوماً با آنها در تضاد و تخصص به‌سر نمی‌برد. امروزه افراد، هم‌شهروند اجتماعات ملی خود هستند و هم‌شهروند سیستم جهانی اداره امور سیاسی-جهانی می‌باشند. «دولت-ملت» در این میان از یکه‌تازی خویش در عرصه بین‌الملل کوتاه آمده و حضور و نقش دیگر بازیگران فروملی و فراملی (غیر رسمی) را می‌پذیرد؛ به این ترتیب:

1. دولت-ملت‌ها دیگر تنها مراکز قدرت مشروع در درون مرزهای خود نخواهند بود و جایگاه جدیدی در درون دوران «دموکراسی جهان‌وطنی» پیدا خواهند نمود.

2. قوانین دولت-ملت‌ها در نسبتی عام با دوران «دموکراسی جهان‌وطنی» بازتعریف می‌گردد.

3. طیف وسیعی از مراکز تصمیم‌گیری می‌توانند موجود باشند که در حوزه صلاحیت خویش، خودمختارند و فقط باید از قانون «دموکراسی جهان‌وطنی» تبعیت کنند.

4. این وضعیت شامل دستاوردهای چندجانبه‌گرایی (از بنیان‌گذاران نظام سازمان ملل متحد تا شکل‌گیری اتحادیه اروپا) می‌باشد.

5. این وضعیت شامل قوانین بین‌الملل (از رژیم حقوق بشر گرفته تا تشکیل دادگاه جنایی بین‌الملل) می‌باشد.

6. این وضعیت هم‌چنین شامل حکومت چند لایه‌ای (از ظهور دولت محلی در شهرها و مناطق نیمه ملی گرفته تا شبکه‌ی مترابندی از مجامع سیاست‌گذاری بین‌المللی) می‌باشد.

نکته‌ی مهم آن‌که همواره ایده «دموکراسی جهان‌وطنی» درگیر پیگیری «حاکمیت قانون در همه سطوح حکومت»، «هماهنگی و پاسخگویی بیشتر نیروهای پیش‌تاز جهانی شدن»، «گشایش سازمان‌های بین‌دولتی»، «عدالت بیشتر و توزیع منابع جهانی»، «حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی»، «توسعه پایدار در نسل‌های متوالی» و «حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌نظرها و درگیری‌های جغرافی-سیاسی» بوده است. لذا ظهور و بروز اشکال جدید فرآیندهای دموکراتیک در مجموعه‌های متفاوت و غیر رسمی در بسترهای محلی، منطقه‌ای و جهانی نشان‌گر ابعاد مثبت و نقاط منفی می‌باشد که در مجموع چالش‌هایی را بر سر راه تحقق بیش از پیش این ایده و گسترش این وضعیت قرار داده است. در اینجا در راستای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، صرفاً به بیان عمده چالش‌های دموکراسی جهان‌وطنی در دو سطح مطرح شده در فرضیه این نوشتار اقدام می‌نماییم؛

اول؛

1. افزایش جمعیت‌ها، انجمن‌های جهانی، سازمان‌های غیر دولتی و جنبش‌های اجتماعی جهانی (حتی در صورت عدم نيل به توافق) وجود یک نظام سیاسی جهانی را تأیید می‌کنند (محافظه‌کاری).
2. پیشنهاد و تصویب مقررات و قوانین از سوی نهادهای غیررسمی و رسمی صورت می‌گیرد و اجرای آن تنها از سوی نهادهای رسمی صورت می‌گیرد که این خود چالش برانگیز است (تضاد تصمیم/ اجرا).
3. دموکراسی در فضاهای مجازی و جهان اینترنتی و صورت‌بندی مشارکت غیر نهادین صورت می‌گیرد و قشر خاصی به مشارکت و حضور در عرصه عمومی مجازی راه می‌دهد و عمده افراد را از آن باز می‌دارد.
4. عمدتاً شاهد مشارکت بیشتر عاملان غیر دولتی در سیاست‌گذاری حکومت جهانی می‌باشیم اما هم‌چنان افراد به ساختار دولت - ملت‌ها پایبندند.
5. وسعت یافتن حوزه تصمیم‌گیری شرکت‌ها و نهادهای غیر رسمی اقتصادی به سمت حوزه‌ی تصمیم‌گیری در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی.
6. منافع نهادهای غیر رسمی اقتصادی تأثیر تعیین کننده‌ای بر تصمیم‌گیری در حکومت جهانی دارد.
7. نهادهای منطقه‌ای هیچ‌یک مجمع مردمی انتخابی ندارند و این در تضاد با یک وضعیت دموکراتیک می‌باشد.
8. این در حالی است که هم‌چنان شاهد عدم برابری دولت‌ها در سازمان ملل هستیم.
9. سازمان ملل هم‌چنان با مصوباتش بخش قابل ملاحظه‌ای از حوزه اختیارات دولت‌ها را سلب نموده است.

دوم؛

1. حکومت چند قشری نامتمرکز ناشی از جهانی شدن لزوماً دموکراتیک نیست.
2. نهادهای دموکراسی جهان‌وطنی در ازای پاسخگویی به افکار عمومی جهان، تنها به دولت‌ها پاسخگو هستند.
3. گسترش و نفوذ نهادهای دموکراسی جهان‌وطنی فرآیند طولانی و حرکتی آرام را طی می‌نماید.
4. دورنمای تشکیل «پارلمان جهانی» و «شهروند جهانی» به دلیل حضور متداوم و مستمر دولت‌های ملی واضح و روشن نمی‌باشد.
5. نهادهای غیر رسمی هم‌چنان تحت سیطره غیر مستقیم نهادهای رسمی‌ای چون دولت‌های ملی هستند.
6. نهادهای مالی بزرگ نقش اساسی در تصمیم‌گیری در سیاست‌گذاری حکومت جهانی ایفا می‌نمایند و مصرف‌گرایی را بیش از پیش ترویج و گسترش می‌دهند.
7. پیوند تکنولوژی و اقتصاد هم‌چنان نتوانسته ارزش‌های میراث مشترک بشری را ایجاد و نوعی احساس جمعی را رقم بزند.
8. حضور بازیگران غیر دولتی بیشتر در جهت پُر کردن خلا مشارکت است.
9. شناور بودن تبعیت در اجتماعات متداخل در حکومت جهانی، قوت و استحکام تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی را که به پشتیبانیه مشارکت شهروند جهان‌وطن صورت گرفته، به شدت متزلزل و پُر فراز و نشیب می‌نماید.

